



درس نهج البلاغه شناسی استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۱/ اردیبهشت/ ۱۳۹۹

موضوع کلی: نهج البلاغه شناسی

مصادف با: ۲۶ رمضان ۱۴۴۱

موضوع جزئی: موانع محتوایی اعتبار - مانع چهارم: مذمت زنان در نهج البلاغه -

بررسی مانع چهارم - مرحله دوم

جلسه: ۴۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مرحله دوم

در مورد مذمت زنان در نهج البلاغه نکات و اموری باید مورد توجه قرار بگیرد. هرچند این مسئله به عنوان یک مانع در مقابل اعتبار نهج البلاغه مطرح شد اما صرف نظر از این جهت، خودش موضوعی است که به عنوان یک معضل و مشکل باید مورد رسیدگی قرار بگیرد. گفتیم برای پاسخ به این مشکل چند مرحله را باید طی کنیم، در مرحله اول که حول چهار محور بود یک نظام معرفتی و دیدگاه کلی درباره زن در قرآن و روایات و کلمات خود حضرت علی (علیه السلام) ارائه شد که اساسا نگاه دین و پیشوایان دینی و جایگاه زن در عالم و نظام اجتماعی چگونه است. در مرحله دوم چند نکته باید مورد توجه قرار بگیرد، ما در این مرحله به هشت نکته اشاره خواهیم کرد که نقش تعیین کننده‌ای در تفسیر و تحلیل سخنان و مطالب منتسب به حضرت علی (علیه السلام) دارند.

نکته اول

به طور کلی نهج البلاغه را باید با اصول و ضوابط حاکم بر قرآن و آیات و نیز کلیات و چهارچوب‌های مطرح شده این دو منبع مورد بررسی قرار داد، نه مجرد از آن، یعنی بالاخره در قرآن قواعد و اصولی به عنوان چهارچوب نظام فکری اسلام مطرح شده است که این اصول و قواعد هم در بررسی خود قرآن و هم در بررسی کلمات معصومین (علیهم السلام) عموما و در نهج البلاغه به طور خاص باید مورد توجه قرار بگیرد. ما نمی‌توانیم نهج البلاغه را مجرد از این اصول و قواعد تفسیر کنیم و به دنبال کشف مقصود و مراد گوینده آن باشیم. این مسئله حتی در تفسیر خود قرآن نیز باید لحاظ شود. یعنی اگر می‌خواهیم قرآن را تفسیر کنیم یا روایات قطعی و صحیح‌السند وارده از ائمه معصومین را تفسیر کنیم نمی‌توانیم با قطع نظر از سایر بخش‌ها و بدون ملاحظه چهارچوب‌ها و قواعد موجود در این منابع تفسیر کنیم، بالاخره این‌ها یک مجموعه‌ای هستند که همه با هم یک نظام و یک چهارچوب فکری را ارائه می‌دهند، اگر بخواهیم خود قرآن یا روایات را با قطع نظر از قواعد و اصول و با قطع نظر از سایر بخش‌ها مورد ملاحظه قرار دهیم قطعاً ناقص است. این نه تنها در مورد قرآن و روایات و نهج البلاغه بلکه در مورد آراء و انظار یک دانشمند و نوشته‌های او نیز صدق می‌کند. یعنی وقتی ما نوشته‌های یک حکیم، متکلم، فیلسوف، مورخ و سایر دانشمندان علوم دیگر را می‌خواهیم بررسی کنیم باید مجموع سخنان و مطالب آنان را در نظر بگیریم، چه اینکه در بسیاری از موارد آن اصول و قواعد مبین و شارح بخش

قابل ملاحظه‌ای از سخنان دیگر هستند، پس اصولاً باید نهج البلاغه را با اصول و ضوابط حاکم بر قرآن و روایات بررسی کنیم تا دچار جزئی‌نگری و بخشی‌نگری نشویم.

نکته دوم

در خود نهج البلاغه نیز باید مجموعه سخنان را با هم ملاحظه کنیم. این در حقیقت یک توجه درونی به خود نهج البلاغه است. در نکته اول ما یک توجه بیرونی به سایر منابع و سایر سخنان حضرت علی (علیه السلام) را گوشزد کردیم، اینجا عرض می‌کنیم که مجموعه سخنان و مطالب حضرت علی (علیه السلام) را با هم باید بررسی کنیم و اینکه صرفاً یک بخشی را با قطع نظر از سایر بخش‌ها بخواهیم تفسیر کنیم، حتماً مبتلا به اشکال خواهد شد، مخصوصاً اینکه معروف است که سید رضی در تألیف نهج البلاغه تقطیع نیز کم نداشته است. به هر حال این‌ها به منزله قرینه هستند، لذا جدا کردن قرینه‌ها از کلام همانطور که در مورد متکلمین عادی می‌تواند مخل مقصود باشد در خود نهج البلاغه نیز به طریق اولی می‌تواند مخل به مقصود باشد.

نکته سوم

در تحلیل سخنان حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه باید به مناسبت‌های تاریخی و ظرف زمانی و مکانی این سخنان توجه کرد، یعنی ما شرایط صدور این سخنان را باید حتماً ملاحظه کنیم، زیرا این شرایط در واقع به منزله قرائتی هستند که چنانچه نادیده گرفته شوند نتایج بسیار متفاوت و حتی برخلاف نظر گوینده به دنبال خواهد داشت. به هر حال یک سخنی که در شرایط جنگی گفته شده با سخنی که در شرایط صلح القاء شده، می‌تواند دو بار معنایی متفاوت داشته باشند، یا مثلاً یک سخنی ناظر به شخص خاصی است، یک سخنی جنبه عمومی‌تر دارد، چنانچه خواهیم گفت این مطلب می‌تواند در تعیین مقصود و مراد حضرت علی (علیه السلام) بسیار موثر باشد.

نکته چهارم

خود حضرت علی (علیه السلام) در مناسبت‌های مختلف مکانی و زمانی گاهی گروهی از مردم را تحسین کرده و گاهی تقبیح. مثلاً در مورد اهل کوفه (هر چند این کمتر است اما وجود دارد) جایی حضرت علی (علیه السلام) آن‌ها را تحسین کرده است. بعد از فتح بصره از سوی کوفیان حضرت علی (علیه السلام) در نامه دوم نهج البلاغه اینچنین می‌فرماید: «وَجَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ»؛ اینجا در حق مردم کوفه دعا می‌کند و از خدا می‌خواهد که بهترین پاداش را به آن‌ها عطا کند و آن‌ها را به طاعت و بندگی و شکر نعمت‌های خودش مورد عنایت قرار دهد. این را بگذارید کنار مواضع متعددی که حضرت در آن کوفیان را مذمت کرده که از نظر تعداد پرشمارتر باشد.

مثلاً حضرت در جایی کوفیان را به دلیل سستی و ضعف و فرار از مقابل مهاجمان اهل شام مورد مذمت قرار می‌دهد و می‌فرماید: هرگاه گروهی از شامیان به شما حمله می‌کنند شما به داخل خانه‌هایتان رفته و درب‌ها را می‌بندید و چون سوسمار در سوراخ خود پنهان می‌شوید و همانند کفتار در لانه می‌آرمید، اینجا حضرت مردم کوفه را نفرین کرده و می‌فرماید: خدا بر پیشانی شما داغ ذلت بگذارد و نصیب و بهره شما را اندک شمارد. اینکه حضرت علی (علیه السلام) (صرف نظر از تعداد تحسین و تقبیح‌ها و بدون مقایسه عدد تقبیح و تحسین) یک جایی یک عده را تحسین کرده و همان عده را در جای دیگر تقبیح کرده است، حاکی از این است که این تحسین و تقبیح تابع ملاکات خاص خودش است، هر جا این مردم اهل بندگی خدا و نصرت دین خدا و یاری ولی خدا بودند آنجا حضرت این عده را تحسین کرده است و هر جا از زیر بار مسئولیت شانه خالی کردند و به نوعی فرار کردند و عافیت طلبی و

منفعت خواهی را مقدم کردند، آنجا از سوی حضرت علی (علیه السلام) مورد مذمت واقع شدند، این یک اصل حاکم در جهان بینی حضرت علی (علیه السلام) و اولیاء خدا است که قوم و نژاد و قبیله و جنسیت ملاک تحسین و تقبیح نیست. این تعریف‌ها و مذمت‌ها بر اساس عقائد و رفتار و اخلاق مردمان صورت می‌گیرد. در مورد کوفیان در یک مورد که عملکرد مناسبی داشتند حضرت آن‌ها را مورد تحسین قرار داد و در مقابل در مواقع مختلف که از زیر بار مسئولیت شانه خالی کردند و دنیا طلبی مانع عمل به مسئولیت‌های دینی آن‌ها شد حضرت آن‌ها را مورد تقبیح قرار دادند. پس ملاک‌های حضرت علی (علیه السلام) برای تعریف یا تنقیص برخی افراد اشخاص واقوام و ملت‌ها تابع ضوابط و معیارهای دینی است.

نکته پنجم

به طور کلی دوران حضرت علی (علیه السلام) دورانی بود که چند صباحی از ظهور اسلام بیشتر نگذشته بود، اسلام اهالی حجاز بنا بر گزارش‌ها و نقل‌های تاریخی در تاریخ بیشتر اسلام صوری بود، یعنی اکثر مردم بعد از مشاهده غلبه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام آوردند و الا مؤمنین واقعی کم بودند. جامعه‌ای با این خصوصیت آن هم بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ورود عناصر مختلف به صحنه‌های اداره امور، طبیعتاً مشکلاتی ایجاد کرده بود. مجموع سخنان و مطالب حضرت علی (علیه السلام) به ویژه در نهج البلاغه ما را به این مهم راهنمایی می‌کند که گویا حضرت علی (علیه السلام) در آغاز راه در مواجهه با ضعف‌ها و اشکالاتی که در جامعه اسلامی مشاهده می‌کرد به دنبال اصلاح و بهبود امور بود، اینکه ما در نهج البلاغه می‌بینیم حضرت گلایه‌ها و مذمت‌ها دارد و گاهی مطالبی تلخ از اوضاع آن زمان بیان کرده است، برای آن است که گویا حضرت در مواجهه با مشکلات و ضعف‌هایی که در جامعه اسلامی نو پیدای آن روز می‌دید طبیعتاً به نوعی در صدد اصلاح بر می‌آمد و آن‌ها را بیان می‌کرد و هشدار می‌داد و این نکات را گوشزد می‌کرد تا انحرافات جامعه عمیق‌تر و عریق‌تر نشود، لذا این نکته نیز مهم است که اساساً رویکرد حضرت علی (علیه السلام) فی الجمله این بود که به هر حال مانند یک طبیب؛ مراقب باشد که نشود. به هر حال شاید به یک معنا بیش از سایر ائمه معصومین (علیهم السلام) به بیان کاستی‌ها و اشکالات و ضعف‌ها پرداختند.

نکته ششم

در خود قرآن هم گاهی مشاهده می‌کنیم که نوع انسان مورد مذمت قرار گرفته است، مثل این آیه‌ای که اشاره می‌کنم (با قطع نظر از بعضی از تفاسیر عرفانی است که در مورد این آیه گفتند): «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ؛ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ»^۱؛ معنایش این است که جنس انسان در خسر و زیان است، مگر آن کسانی که ایمان و عمل صالح دارند. یا آیه «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً»^۲؛ به یقین و قطع انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است حالاً اینکه حریص آفریده شده ممکن است یک برداشت‌های خاص عرفانی نیز از آن بشود اما به حسب ظاهر کم طاقتی و حرص، مذمت انسان است. شاهدش هم این است که وقتی بدی به او می‌رسد بی‌تابی می‌کند و وقتی که خوبی به او می‌رسد بخل ورزیده و مانع دیگران هم می‌شود. یا مثلاً آیه «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۳؛ در واقع اشاره می‌کند به ظلم و جهل انسان، آن هم به نحو قاطع. یا

^۱ سوره عصر، آیات ۲ و ۳.

^۲ سوره معارج، آیات ۱۹ الی ۲۱.

^۳ سوره احزاب، آیه ۷۲.

مثلا فرض کنید آیه «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ»؛ اشاره دارد به اینکه انسان طغیان گر است. این جنس انسان را می‌گوید، این‌ها مذمت است. یا در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ»؛^۲

اینکه انسان ناسپاس است و این آشکار هم هست، این‌ها همه نشان می‌دهد که به نوعی انسان در قرآن مذمت شده است ولی با توجه به آیه‌ای که در سوره عصر آمده است «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ؛ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ» در واقع می‌خواهد بگوید: انسان اگر ایمان و عمل صالح نداشته باشد یعنی تحت تربیت انبیاء و اولیاء الهی و رهبران الهی قرار نگیرد طبیعتا این مشخصات را خواهد داشت کفور، ظلوم، جهول، طغیان‌گر و این‌ها در انسان زنده می‌شود و دیگر عواقب و تبعات ناخوشایندی خواهد داشت. اینکه ما می‌بینیم نسبت به انسان در قرآن مذمت شده، آیا معنایش این است که قرآن نسبت به انسان یک دید منفی دارد؟ قطعا اینطور نیست، ما آیاتی داریم که در آن از تکریم انسان و برجسته بودن انسان در عالم خلقت و نظام تکوین و تشریح سخن گفته شده است، مثل آیه جعل خلیفه بر روی زمین آنجا که می‌فرماید «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛^۳ من می‌خواهم روی زمین خلیفه قرار دهم آنجا بحث است که خلیفه‌ای که خدا می‌خواهد روی زمین قرار دهد شخص آدم ابوالبشر است یا نوع انسان یا گروه‌های خاصی از انسان‌ها؟ چند قول در این زمینه وجود دارد ولی آنچه که مورد پذیرش چه بسا بسیاری از مفسرین قرار گرفته این است که خداوند نوع انسان را خلیفه قرار می‌دهد نه اینکه خلیفه بالفعل باشند، یعنی نوع انسان این قابلیت را دارد که به مقام جانشینی خدا برسد و آن وقت خود آن مقام خلافت الهی یک معنای مهم و عمیقی دارد که حاکی از این است که انسان در جایگاه بسیار والایی از دید خداوند متعال و از دید اسلام و قرآن قرار دارد، بنابراین ممکن است کسی گمان کند انسان در قرآن بسیار مذمت و بی‌ارزش شمرده شده، در حالیکه این مذمت‌ها در کنارش آن موارد هم ذکر شده است و در واقع کانه می‌خواهد بگوید اگر این انسان تحت هدایت و تربیت قرار نگیرد از چهارپایان نیز بدتر خواهد شد، این صریح قرآن است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^۴ به هر حال باید توجه داشت از مطلق انگاری و استفاده ناصحیح از چنین سخنان و آیاتی اجتناب شود.

نکته هفتم

باید بپذیریم به هر حال بین زن و مرد تفاوت‌های طبیعی غیر قابل انکاری وجود دارد، اینکه زنان و مردان از جهات مختلف تفاوت‌های طبیعی دارند قابل انکار نیست. این تفاوت‌ها حتی از ناحیه علم بشری در دنیای امروز نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. اینکه احساسات زنانه و مردانه متفاوت است، اینکه تفاوت‌های فیزیکی متعددی دارند، اینکه از نظر روانشناسی تفاوت‌های جدی بین این دو جنس وجود دارد، این‌ها اموری است که قابل انکار نیست، اینکه زنان بیشتر به دنبال جلب نظر هستند و احساسات فوق العاده‌ای دارند، اموری است که تقریبا پذیرفته شده است. مسئله حقوق امر دیگر است، اینکه در مورد حقوق زنان یک تفاوت‌های فاحشی با مردان قائل شویم، آن مسئله دیگری است و به آن جهت نظر فعلا کاری نداریم، می‌خواهم بگویم از نظر شخصیت، بین مرد و زن تفاوت‌های اساسی وجود دارد و این تفاوت‌ها حتی امروزه از ناحیه مکاتب مختلف فکری، از ناحیه اشخاص، گروه‌ها،

^۱ سوره علق، آیه ۶ و ۷.

^۲ سوره زخرف، آیه ۱۵.

^۳ سوره بقره، آیه ۳۰.

^۴ سوره اسراء، آیه ۷۰.

اقوام، ادیان به رسمیت شناخته شده که بر اساس آن نگاه ویژه‌ای به زنان دارند، این غیر از نقص است، به هر حال این را باید بپذیریم و واقعیت هم دارد که زن یک تفاوت‌های اساسی با مرد دارد.

نکته هشتم

ما نباید الزامی برای خودمان قائل شویم که همه چیز را با یافته‌های امروز بشری تطبیق دهیم و علم بشر امروز را معیار حق و باطل بدانیم، بسیاری از مطالبی که امروزه بر آن پافشاری می‌شود و تبلیغات گسترده‌ای نسبت به آن صورت می‌گیرد، ناشی از خاستگاه فکری خاصی است و تبلیغات گسترده‌ای نسبت به آن صورت می‌گیرد و تلاش می‌شود پارگیری فراوانی برایش شود اما اینطور نیست که این‌ها معیار حق و باطل باشد، امروز برخی امور در مورد زن و مرد مثل بسیاری از مسائل دیگر مطرح می‌شود که واقعش این است که با واقعیت‌های نظام تکوین هماهنگی ندارد و ما باید آنچه که شایسته مقام زن و متناسب با خلیات و روحیات زن می‌باشد، به عنوان وظایف، تکالیف و حقوق برای او در نظر بگیریم نه آنچه که عده‌ای تلاش می‌کنند که کانه زن را تبدیل به مرد کنند. من قبول دارم که در طول تاریخ به ویژه در دوران‌های گذشته قبل از اسلام و حتی بعد از اسلام ظلم‌هایی به زنان شده و نگاه‌های تحقیر آمیز وجود داشته و آنها را از بسیاری از حقوقشان محروم کردند، اما احقاق این حقوق لزوماً به این معنا نیست که زن را مرد قرار دهیم، این اصلاً از اساس یک دیدگاه و نگاه غلطی است و قهراً مشکلات فراوانی را به دنبال خواهد داشت.

مرحله سوم

با توجه به این هشت نکته به سراغ سخنان حضرت علی (علیه السلام) می‌رویم تا ببینیم چه توجیهی می‌توان برای آنها ذکر کرد؟ لذا باید با ملاحظه مطالبی که در مرحله اول و دوم گفتیم این سخنان بررسی کنیم.

در مرحله اول گفتیم دیدگاه کلی اسلام درباره زن چیست و چه جایگاهی از نظر قرآن و روایات و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خود حضرت علی (علیه السلام) دارد.

در مرحله دوم اشاره کردیم که اگر می‌خواهیم یک تفسیر صحیحی از سخنان حضرت علی (علیه السلام) داشته باشیم باید شرایط صدور کلام حضرت علی (علیه السلام) و مناسبت‌های تاریخی که این سخنان در آن شرایط گفته شده و سایر بخش‌های نهج البلاغه را و اینکه مسئله تحسین در کنار مذمت و تقبیح در نظر گرفته شود و همچنین در قرآن؛ اینها با هم گاهی می‌بینیم واقع شده است، اینکه حضرت علی (علیه السلام) یک رویکرد اصلی داشته که به بیان نقاط ضعف آن دوران بپردازد و معیار حق و باطل نیز آنچه که امروز چشم و گوش مردم را پر کرده است ندانیم و به تفاوت‌های طبیعی مرد و زن اذعان کنیم. با ملاحظه این امور می‌رویم سراغ مطالبی که حضرت علی (علیه السلام) فرمودند.

اولین مطلب این بود که حضرت در راه بصره برای مقابله با فتنه اصحاب جمل فرمود: «ان النساء همهن زينة الحياة الدنيا و الفساد فيها»؛ همانطور که گفتیم ابن ابی الحدید این را در مورد رؤسای اصحاب جمل می‌داند^۱ که هر یک از این اوصاف به یکی از اصحاب جمل مربوط است، نظیر این بیان را دیگران مثل مرحوم دیگر ذکر کرده‌اند. حال آیا واقعا می‌توانیم بگوییم این مربوط به همه زنان است؟ آیا این اختصاص به خصوص یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد؟ به هر حال چه توجیهی می‌توانیم برای این بیان کنیم؟

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۹ ص ۲۲۰.